

وجه بین المللی بحران اوکراین و پی آمدها

تقی روزبه

بحران اوکراین لرزه براندام ژئوپولیتیک پس از جنگ سرد!

آیا مناقشه پیرامون اوکراین را باید به معنای صف آرائی و جنگ سرد جدید بین بین شرق و غرب دانست؟ بحران اوکراین را وزراء خارجی آلمان و انگلستان و هم چنین فرمانده ناتو بزرگترین بحران جهان پس از فروپاشی دیوار برلین و بزرگترین تهدید برای ثبات و امنیت اروپا می دانند. این بحران بخصوص برای آلمان که بیش از دیگران در لبه پرتگاه بحران جدید قرار می گیرد نگران کننده است. اوپاما و کری اعلام کرده اند که تخطی از قوانین بین المللی هزینه خواهد داشت و باواکنش بسیار جدی آمریکا و اتحادیه اروپا مواجه خواهد شد. اوپاما حتی فرمان تهیه لیست سپاهی از تحریم افراد و ماسسات روسیه را صادر کرده است (گرچه هنوز مقامات بالای مسکو را در این لیست قرار نداده است). اتحادیه اروپا نیز تصمیماتی اولیه اتخاذ کرده و تهدید به تحریم های گسترده تری کرده است. فشار به روس ها برای تعلیق همه پرسی بی نتیجه مانده و می توان گفت که اتخاذ تصمیم های بیشتر پیرامون تحریم ها و سایر اقدامات به پس از برگزاری همه پرسی کریمه و چانه زنی های واپسین روزها موکول شده است و این در حالی است که پیشاپیش نتیجه همه پرسی در کریمه روشن است. این که اقدام بعدی روسیه در پی همه پرسی، به سمت رسمیت بخشیدن به الحاق است یا از آن هم چون ابزاری برای چانه زنی های بعدی سود خواهد برد هنوز کاملاً روشن نیست و چگونگی آن می تواند در کم و زیاد کردن حدت و شتاب بحران مؤثر باشد اما در اصل بحران نه در واقع تا همین جا هم الحاق بخشی از اوکراین عملاً صورت گرفته و حضور گسترده نظامی و کنترل کریمه توسط روسیه و حامیان آن بر کسی پوشیده نیست و مسأله بعدی هم صرفاً به چگونگی تشریفات رسمیت بخشیدن به آن مربوط می شود. قطعنامه آمریکا به شورای امنیت پیرامون غیرقانونی دانستن همه پرسی نیز اقدامی سنبلیک و تصویب نشدنی محسوب می شود. به هر صورت نشست مشترک آمریکا و اروپا برای اتخاذواکنش های بقول خودشان گسترده به اندک زمانی پس از همه پرسی واگذار شده و ناظران سیاسی دیدار دقیقه ۹۰ کری و لاوروف را آخرین شانس موجود برای حل و فصل دیپلماتیک این بحران می دانند، البته اگر که شانس برای آن مانده باشد. به موازات تلاش های دیپلماتیک، ناتو به ارسال هواپیماها و تجهیزات نظامی جدید به کشورهای اروپای شرقی هم مرزها روسیه و اوکراین و اقدام به کنترل مرزهای آن و نیز مانور نظامی در نزدیک مرزهای روسیه مبادرت ورزیده است. روسیه هم به نوبه خود به مداخله نظامی در کریمه شدت بخشیده و هم چنان مصمم به برگزاری همه پرسی برای جدائی کریمه است و به انجام مانورهای نظامی متقابل نیز اقدام کرده است. بنظرمی رسد که روسیه در مورد جدائی کریمه و الحاق آن به خود یعنی آنچه که به اصلاح "اشتباه تاریخی" روسیه در الحاق این شبه جزیره به اوکراین به سال ۱۹۵۰ ابرمی گردد مصمم است. روسیه هم چنین از هر نوع راه حالی که مستلزم برسمیت شناختن دولت جدید اوکراین که آن را محصول کودتای تحت حمایت غرب می داند باشد، سرباز می زند. به موازات شروع و بروز بحران اوکراین و اوج گیری آن در میدان استقلال کیف که منجر به فرار رئیس جمهور قبلی و حکومت اوکراین در پی کشتارهایی که توسط تک تیراندازان "غیبی و مجهول الهویه" گشت، لحن و گفتار سران دول غربی، بویژه آمریکا به سرعت حالت جنگ سردی به خود گرفت و شاهد تهدیدهای مربوط به استفاده از اهرم هایی چون تحریم اقتصادی و سیاسی و عدم شرکت در نشست سران و حتی اخراج روسیه از بلوک جی ۸ و متهم کردن آن به تخطی از مقررات بین المللی و وادار شدن به پرداخت هزینه های آن، و در یک کلام واژگان مألوف دوره جنگ سرد به بودیم. آنها به صراحت تأکید کرده اند که تغییر مرزهای اروپا را در قرن بیستم و یکم نمی پذیرند. در این میان لحن آمریکایی ها آمرانه تر بوده و با چاشنی تهدیدهای یک ابرقدرت خطاب به قدرت های درجه دوم و سوم آغشته است. نقش دولت های آمریکا و اروپا در دامن زدن به بحران داخلی در اوکراین تحت عنوان دفاع از "موکراسی" و در اصل توسعه قلمرو نفوذ ناتو به سوی شرق و تا مرزهای روسیه یعنی ورود به قلمروی که روسیه از دیرباز آن را خط قرمز و منطقه تحت نفوذ و قلمرو امنیتی خود می دانسته است بر کسی پوشیده نیست. بحران اوکراین و تحولات صورت گرفته در آن درست همین ژئواستراتژیک روسیه را هدف گرفته است. دست یابی به این هدف برای ناتو (و آمریکا که حرف اول را در ناتو می زند) و اروپا باهدف شکل گیری یک اتحادیه اروپائی نامرزشهای روسیه در دستور کار قرار گرفته است و در این رابطه دولت های غربی از هیچ گونه مداخله و ترفندی برای دوقطبی کردن اوضاع اوکراین و مردم آن، الحاق آن به اروپا و ناتو یعنی تخطی از قواعد بی طرفی این کشور به عنوان پل ارتباطی بین دوسو فروگذاری نکرده و حتی از ائتلاف و تقویت نیروهای راست افراطی و شبه فاشیستی در این راستا و دامن زدن به ناآرامی علیه دولت قبلی اوکراین ابائی نداشته است. چنانکه برطبق برخی گزارش های انتشار یافته*، کشتاری که توسط تک تیراندازها صورت گرفت و موجب قتل دهها نفر در میدان استقلال و لبریز شدن بحران شد و نقش قاطعی در افزایش التهاب و خشم اوکراینی ها و نهایتاً سرنگونی و فرار رئیس جمهور قبلی (ویکتور یانوکویچ) با جاکذاشتن کاخ افسانه ایش داشت، عوامل و حامیان دولت جدید بیش از حامیان دولت سرنگون شده نیز در مظان اتهام قرار دارند*. امری که بنظرمی رسد نورسیدگان به قدرت و حامیان بین المللی آنها تمایلی به بررسی بی طرفانه آن و نه بافتن سناریوهای طبع میل خود، ندارند. آنها ظاهراً به مشروطه خود رسیده اند و دیگر یافتن حقیقت و مسببین واقعی برای آنها اهمیت چندانی ندارد. اکنون نفوذ و برآمد و نقش فعال نیروهای راست و شبه فاشیستی در دولت جدید و در میان معترضین واقعیتمندان ناپذیر است. سران آمریکا و اروپا که برای دامن زدن به بحران و عروج قدرت نزدیک به خود از هیچ تلاش و مداخله ای و از جمله حضور در کمپین ها و دیدار با سران معترضین کوتاهی نکردند و در ایجاد فضای دوقطبی در صف آرائی ها و تقسیم

اوکراین مشارکت فعال داشتند، پس از عروج قدرت جدید نیز به سرعت دست به کار تأمین حمایت های همه جانبه اقتصادی و سیاسی و نظامی و از جمله تأمین بسته های مالی جدیدی میلیاردی از کیسه مالیات دهندگان اروپایی برآمده برای اقتصادرستانه ورشکستگی این کشورند.. و همه این ها درحالی صورت گرفته است که برهیچ سیاستمداری پوشیده نبوده که برای مسکو حضور روسیه در شبه جزیره کریمه اهمیت مرگ و زندگی داشته و نقض بی طرفی و عضویت اوکراین در پیمان ناتو نقض خط قرمزهای آن و به منزله بازی با آتش بوده است. با چنین اهداف و زمینه های سیاسی-استراتژیک و تاریخی است که بحران اوکراین به سرعت بعدبین المللی یافته و سخن از بروز شروع جنگ سرد جدید بین دوطرف حتی برطبق برخی گمانه زنی های بدبینانه تر (و کمتر محتمل) خطر جنگ گرم و جهانی نیز به میان آید. بهر صورت هر ارزیابی که داشته باشیم، وجه بین المللی آن دارای چنان ابعاد بین المللی است که تردید نباید داشت که در صورت مهار نشدن این بحران، جهان ناگزیر است برای مدتها با پی آمدهای مهم و وخیم آن دست و پنجه نرم کند و هزینه به پردازد. و همه این ها درحالی است که اگر فروپاشی دیوار برلین را دولتهای غربی می توانستند پیروزی جهان آزاد بر جهان غیر آزاد و پیروزی کاپیتالیسم برسوسیالیسم، پیروزی باد غرب بر شرق و اعلام پایان تاریخ قلمداد کنند، اما فروپاشی دیوار اوکراین آشکارا بحرانی است در درون خود سرمایه داری و بخش لاینفکی است از آن، که دیگر نمی توان آن را صف آرایی جهان آزاد در برابر جهان غیر آزاد (و غیر سرمایه داری) قلمداد کرد و افکار عمومی را فریب داد. اوکراین و ماهیت و چگونگی تحولاتی که در آن می گذرد، اساسا و پیرترین مناسبی برای به نمایش گذاشتن کالانی بنام دموکراسی نیست.

آیا سوای آن، بحران اوکراین را می توان به منزله شروع موج دوم تهاجم به بقایای امپراتوری روسیه در شرق و پیشروی توسعه ناتو تا مرزهای روسیه به شمار آورد؟ البته وقتی از خطرو وقوع جنگ سرد جدید صحبت می شود، نباید فراموش کنیم که روسیه امروز نه شباهتی به لحاظ اقتصادی و ساختاری و اهداف سیاسی با آنچه که "سوسیالیسم هم اکنون موجود" خوانده می شد و در موج نخست بحران در هم پاشیده شد، دارد و نه از نظر توان اقتصادی و سیاسی به عنوان رقیبی تهدید کننده در برابر بلوک غرب محسوب می شود. حتی در عرصه نظامی هم آوردی قابل قیاس با آمریکا به عنوان تنها ابر قدرت کنونی جهان به حساب نمی آید. اگر در گذشته کشمش ها تحت عنوان نظام های متفاوت با رویکردهای متفاوت اقتصادی و سیاسی و در موازنه ای کمابیش مشابه بین دو رقیب صورت می گرفت، اما اکنون کشمکش های موجود اساسا در چهارچوب منازعه قطب های مختلف سرمایه داری که دارای پیوندهای گسترده اقتصادی و سیاسی و حتی نظامی و فضائی و... متقابل در عرصه های گوناگون هستند صورت بندی می شود. سلطه مناسبات سرمایه داری، مراودات گسترده اقتصادی و غیر اقتصادی طرفین و مشارکت روسیه در باشگاه کشورهای جی ۸ از ویژگی های وضعیت جدید است. با این وجود واقعیت شکل گیری و بالیدن قطب های نوین در بطن بازار و رقابت های درونی نظام سرمایه داری جهانی شده و حتی افول نسبی سرکردگی و ابر قدرتی آمریکا واقعیت داشته و منازعات در چهارچوب آن در جریان است. بلوک بندی های عمده درون سرمایه داری یعنی قطب آمریکا (نفتا) و فرابند اروپای متحد و بریکس و سازوکارهای وابسته به آنها بازتاب دهنده بخش مهمی از سیمای جهان پس از فروپاشی بلوک شرق است. در این میان دولت آمریکا علیرغم افت هژمونی و کاهش وزنه اش در کل سیستم سرمایه داری، اما باتمام قوا در صدد حفظ فاصله و برتری و سرکردگی خود به عنوان تنها ابر قدرت است و بهمین دلیل استراتژی آن اساسا معطوف به رقابت و تضعیف قطب های رقیب و تأمین برتری خود است. در سوی مقابل هم روسیه به عنوان حلقه مهم و نوظهوری در قطب بندی های درونی نظام سرمایه داری و تحت تأثیر نیازهای مربوط آن، با آمیزه ای از میراث کهن سنت ها و فرهنگ استبدادی و اقتدارگرا که دولت سالاری و بوروکراسی نیرومند و ناسیونالیسم و رویای امپراطوری بزرگ از مشخصه های آن است قرار دارد. گرچه دولتهای روسیه پس از جنگ سرد تا آنجا که توانستند هرچه را که نشانی از سوسیالیسم و تأمین اجتماعی و حق کار و عدالت اجتماعی داشت از تن خود و جامعه برویند و تن پوش سرمایه داری بر قامت خود بدوزند، اما با حفظ ماشین حکومتی و ساختارهای حکومتی و اقتدار نظامی دست نخورده، آن ها را به نظام جدید پس از جنگ سرد منتقل کرد. رویای روسیه مقتدر و نیرومند، و دارای منافع خودبیزه به نوع دیگری به حیات خود ادامه داده است. بنابراین سرمایه داری نوع روسی (و یا چینی) با داشتن ویژگی هائی چون یک دولت نیرومند و اقتدارگرا و جامعه کنترل شده از بالا و ترکیبی از کاربرد جبر اقتصادی و جبر سیاسی و غیر اقتصادی، در عین گسترش مناسبات خود با بازار جهانی و کشورهای سرمایه داری، در تمایز و رقابت با نوع غربی آن قرار دارد. جستجوی فضاهای جدید در بطن فضای عمومی سرمایه داری- و نه هم چون گذشته در قالب قطب های جداگانه دارای بازار و بلوک نظامی و سیاسی جداگانه برای خود- به رقابت های دوره جنگ سرد در اشکالی تازه حیاتی دوباره بخشیده است.

همین واقعیت در هم تنیدگی نسبی* سبب می شود که باوجود ابعاد گسترده بین المللی این بحران و علیرغم آنکه حتی زمینه های انفجاری که در آن وجود دارد، مولفه های مهمی آن را به خود مشروط کند. بطوری که از نظر شدت و ابعاد بعید بنظر می رسد سوای التهاجات مقطعی، به سطح دوران جنگ سرد و اجرائی شدن همه جانبه تهدیدهای زبانی و دیپلماتیک پیرامون تحریم های اقتصادی و سیاسی فرابروید. چرا که به نحوی همه آنها در کشتی مشترکی نشسته اند و منافع متقابل دارند و افکار امروزی هم به آسانی گذشته تن به سیادت دوقطبی کردن جهان حول این بحران نخواهد داد.

بطور مشخص عوامل و مؤلفه های دخیل در این بحران و مشروط کننده آن شامل محورهای زیر هستند:

نخست آن که از بعد اقتصادی مرادفات شرق و غرب، بویژه وابستگی متقابل آنها به یکدیگر در قیاس با دوره جنگ سرد بسیار گسترده است و هر دو طرف نیازمند چنین مرادفاتی هستند. اکنون مبادلات سالانه اروپا و روسیه رقمی بالغ بر دویست و شصت میلیارد یورو می شود. در این میان مرادفات بازرگانی المان و انگلیس با روسیه بویژه از اهمیت بیشتر و تعیین کننده تری برخوردارند. تنها شش هزار شرکت آلمانی در روسیه مشغول به فعالیت هستند. در این مبادلات صدور جریان سوخت و گاز با اهمیت استراتژیک از نظر اقتصادی برای اروپا که روسیه مهم ترین منبع تأمین کننده آن است نیز وجود دارد. منافع عظیم نهفته در این مرادفات می تواند صدای مخالفان گسترش شتابان مرزهای اروپا به سوی شرق را بلندتر کند.

از نظر بعد نظامی هم اروپا که ابر قدرتی اقتصادی بدون داشتن دندانهای تیز به شمار می رود، طرف آسیب پذیر این تخصص است و با تشدید بحران و صف آرائی حول آن ناگزیر است برای تأمین امنیت خود بیش از پیش به زیر چتر قدرت نظامی آمریکا یعنی در مسیری خلاف روند پس از فروپاشی بلوک شرق، بخزد. روندی که از نقطه نظر منافع اقتصادی و سیاسی بلندمدت اتحادیه اروپا به مثابه قطبی نیرومند در برابر ژرمنی طلبی آمریکا آسیب پذیر می کند.

در سوی مقابل هم با شروع یک جنگ سرد اقتصادی و سیاسی درازمدت، روسیه هم که ناگزیر از افزایش هزینه های نظامی برای ایجاد توازن نظامی در قیاس با جبهه ضعیف اقتصادی خود و تحمل توسعه ناموزون، شکننده بوده و بازنده اصلی خواهد بود و بهمین دلیل اقتصادی که به تکنولوژی و سرمایه های غرب برای توسعه و شکوفائی اقتصادی خود نیازمندانست، قادر به تحمل درازمدت فشارهای سنگین اقتصادی و سیاسی و نظامی غرب نخواهد بود. تشدید وابستگی به درآمدهای نفتی و افزایش نقش دولت اقتدارگرا و تضعیف بازهم بیشتر "دموکراسی" از دیگر پی آمدهای آن خواهد بود. گرچه در کوتاه مدت چه بسا با دامن زدن به ناسیونالیسم و "وحدت ملی" بتواند بخش بزرگی از مردم روسیه را در کنار حاکمیت قرار دهد، اما در درازمدت نه فقط به تشدید آسیب پذیری اقتصادی، بلکه هم چنین به آسیب پذیری های سیاسی و اجتماعی یک جامعه تحت کنترل در پهناورترین کشورهای جهان را دامن می زند. آسیب پذیری هائینت که نمی تواند از چشم دولتمردان و طراحان سیاسی غرب به دور باشد.

هدف های دولت آمریکا:

آمریکا هم چنان خواهان ایفاء نقش پدرخواندگی برای اروپا است و این امر در سایه قطب بندی جهانی و ایجاد چتر حفاظتی بر سر آن ممکن تر می گردد. بحران اوکراین با خواست پیوستن به اتحادیه اروپا و ناتو و دامن زدن به سودای اروپای بزرگ، در برابر روسیه دارای توان نظامی نیرومندتر و محتاج به حمایت نظامی و سیاسی آمریکا، می تواند در خدمت این هدف قرار بگیرد.

اما در بعدی وسیع تر، سردمداران و طراحان سیاست های راهبردی آمریکا برای جلوگیری از افت موقعیت و توان اقتصادی و سیاسی و نظامی خود به عنوان تنها ابر قدرت حاکم بر جهان تلاش های بسیاری را بکار می گیرند. جاسوسی تعمیم یافته در حوزه های اقتصادی و سیاسی، اعمال سیاست های یک جانبه گری در عرصه های اقتصادی و سیاسی، بکارگیری تکنولوژی های فوق پیشرفته در استخراج منابع جدید گاز و سوخت بر گرفته از ماسه ها و سنگ های آغشته به نفت، که دورنمای عدم نیاز به واردات سوخت و گاز و حتی تبدیل کردن آمریکا به بزرگترین صادرکننده سوختی را مطرح می سازد، باید از جمله این گونه تمهیدات دانست. در کنار آن ها باید به ایجاد فضا و قطب بندی های شبه جنگ سردی جهت تأمین سیادت و اختلال در روند رشد شتابان رقیب و قدرت های نوظهور اشاره کرد که بطور کلی در راستای هموار کردن اعمال سیاست های یک جانبه گرایانه و سرکردگی آمریکا قرار دارند.

نگاهی به پی آمدها:

الف- بطور خلاصه بحران اوکراین با داشتن وجه عمیق بین المللی به مثابه موج دوم بحران پس از فروپاشی بلوک شرق سابق می تواند مرحله جدیدی در تلاقی و تصادم امواج نشأت گرفته از شرق و غرب جهان و گام جدیدی در تشدید رقابت و قطب بندی های درون نظام سرمایه داری پس از پایان جنگ سرد باشد.

ب- البته این واقعیت دارد که رخدادهای تاریخی تکرار نمی شوند، و بهمین دلیل ظهورهای مجدد معمولاً با با چهره هائی تغییر یافته و "کمیک" به ظهور می پیوندند. از این منظر شاید به توان آن را "شبه جنگ سرد" نامید تا یک "جنگ سرد" واقعی. گرچه جنگ های بزرگ و جهانی همواره از دل های رقابت های درونی سرمایه داری حول تقسیم منابع و منافع جهانی صورت گرفته است، اما امروزه با ادغام تنگاتنگ رقابت ها و درهم تنیدگی ها، عوامل نوین مهارکننده ای چون داشتن پیوندهای گسترده و منافع مشترک در چهارچوب اقتصاد جهانی شده، ابعاد ویرانگرانه و بازدارنده تسلیحات کشتار جمعی و نیز نقش افکار عمومی به عنوان عوامل مشروط کننده عمل می کنند و لاجرم منازعات در چهارچوب های کمابیش معین و کنترل شده ای صورت می گیرد.

ج- چنین بحرانی با چنین اهدافی بی تردید نمی تواند خوشایند جنبش های رهائی بخش و ضد سرمایه داری و مدافعان آزادی و برابری اجتماعی باشد. با چنین تلاطماتی ثروت ها و منابع انسانی بجای آن که صرف رفع فقر اقتصادی و

فرهنگی روبه تزايد مردم جهان و بهبود محیط زیست گردد، صرف تولیدات نظامی و سودمجمع های صنعتی و نظامی، و تقویت خوی انسان خواری می شود. و بطور مشخص در اوکراین برشکاف های اجتماعی و خطر جنگهای داخلی می افزاید و در روسیه نیز موقعیت دولت های اقتدارگرا و میلیتاریستی را تقویت می کند.

۵- در مورد بحران اوکراین صرف نظر از افکار عمومی، در میان سیاستمداران صدای سومی هم شنیده می شود که با انتقاد به سیاست دو قطبی کردن اوکراین و برافروختن خطر جنگ سرد، خواهان مصالحه و اوکراین بی طرف به عنوان پلی بین غرب و شرق است. مواضع کسینجر و یا انتقاداردهاشرودر صدراعظم سابق آلمان به سیاست غرب و کمیسیون اروپا در دو قطبی کردن وضعیت در اوکراین و اینکه قادر به تشخیص وضعیت واقعی اوکراین و واکنش های روسیه نبوده اند، از نمونه های شاخص این رویکرد مصالحه جویانه است. برخوردهای دوگانه دولت آلمان در دامن زدن به بحران از یکسو و تأکید بر دیپلماسی و این که نباید همه راهها را به روی مسکو بست و دفاع از اعمال فشارهای گام به گام بجای تصمیم های عاجل و سخت تحریک کننده، انعکاسی از چالش های پیشروی رویکردهاست.

و- در بعدی دیگری هم بحران سایه روشن های جدیدی به سه پرسیمان و یا سه نکته افکنده است:

نخست به آنچه که بحران دموکراسی و سترونی آن در جوامع سرمایه داری خوانده می شود. این دموکراسی برآمده از صندوق های رأی در جوامع مختلف نه فقط پاسخگوی انتخاب کنندگان و پیش برنده مطالبات آنها نیست، و بیش از آن سرپرمان اقلیت کوچک سرمایه داران است، بلکه هم چنین نتیجه صندوق ها توسط خودمدافعان دموکراسی هر موقع که منافعشان تأمین نشود، به سهولت تخطئه می شود و شرایط عمومی بازی دموکراسی بهم ریخته می شود. نمونه سرنگون کردن رئیس جمهور قبلی و بیرون آمده از صندوق رأی اوکراینی ها در پی مخالفت با الحاق به اتحادیه اروپا، توسط مخالفان دولت و مداخله و حمایت فعال دولت های غربی، یک نمونه برجسته از این سیاست یک بام و دو هواست. برآمد بحران دموکراسی مبتنی بر رأی و سلطه مبتنی بر "اکثریت" نشان دهنده آن است که این نوع دموکراسی ها قادر به تأمین مطالبات و خواسته های سایر اقشار جامعه و جلب رضایت جامعه در کلیت خود نیست. دموکراسی بدون فراترفتن از این محدوده ها و تأمین خواست های به حق و انسانی سایر اقلیت های جامعه شکننده و ناپایدار است.

سومین پرسیمان و نکته مهم آن است که امروزه دیگر نه فقط اشکال مبارزاتی چون انقلاب و یا جنبش های خیابانی به **تئهای** مرز بین ترقی خواهی و ارتجاعی بودن نیست، بلکه سرمایه داران و قدرت های ارتجاعی خود هر جا که لازم داشته باشند باشند و بتوانند کنترل آن را بدست گیرند از آن برای کنار زدن و یا سرنگونی رقیب خود استفاده می کنند. این پدیده نشان دهنده آن است که اگر هدف انقلاب تسخیر ماشین قدرت و جابجایی آن از دستی به دست دیگر باشد، این طبقات حاکم و سرمایه داران هستند که با بکارگیری انواع ترفندها، دست بالا را در پائین کشیدن رقیب و تصرف قدرت دارند. رفع چنین بحرانی بدون جالش کشیدن و نقد خود قدرت بجای تسخیر آن و رهائی از اصل دولت و درهم شکستن ماشین دولتی به جای جابجایی آن توسط انقلاب و اعتراضات خیابانی ناممکن است. در همین راستا انقلابات و شورش ها و اعتراضات خیابانی واقعا رهائی بخش تنها با ترکیب مطالبات رادیکال و رهائی بخش با اشکال خیابانی و غیر خیابانی قادر خواهند بود که از تبدیل شدن خود به سیاهی لشکر این یا آن قدرت جلوگیری کنند.

چنین قطب بندی هائی که رقابت های سرمایه داری برمی انگیزاند، جز آشفته کردن صفوف جنبش های رهائی بخش و گل آلود کردن آب نتیجه ای ندارد. مردم اوکراین نیز تنها در پرتو تجمع حول منافع واقعی خود و منزوی ساختن هردو قطب ارتجاع و قدرت های بین المللی حامی آنها می توانند از گرفتار شدن در گرداب های هائل بحران از هردوسو درمان بمانند.

۱۴-۰۳-۲۰۱۴

*- مکالمه شنود شده دیپلماتهای اروپایی درباره تک تیراندازهای اوکراین منتشر شد

<http://persian.euronews.com/2014/03/06/obama-crimea-referendum-would-violate-international-law/>

*- چه کشوری از مجازات اقتصادی روسیه ضرر خواهد کرد؟:

http://www.bbc.co.uk/persian/business/2014/03/140305_an_russia_ukraine_west_economy.sh
tml

<http://persian.euronews.com/2014/03/10/shots-fired-in-air-in-crimea-naval-base-confrontation-official>

آرامش قبل از توفان، یک هفته مانده به برگزاری همه پرسی در شبه جزیره کریمه